

آزادی و محدودیت‌های اجتماعی آن در اندیشه آیت‌الله بهشتی

نویسنده:

محمد مهدی رفیعی

سر دبیر موسسه مطالعات اسلامی اندیشه بهشتی

پیش‌گفتار

امروزه مباحث متعددی پیرامون مسئله آزادی و محدودیت‌های اجتماعی در نظام اسلامی مطرح می‌شود. اکنون به اقتضای زمان، در جمهوری اسلامی ایران، این موضوع در ارتباط با مسئله حجاب اسلامی، اهمیت چشمگیری یافته است. دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با نظریات رهبران انقلاب اسلامی نسبت به این مسئله وجود دارد که طبیعتاً یکی از مهمترین این اشخاص، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی می‌باشد که باتوجه به نقش پررنگ و تاثیرگذار ایشان در اداره امور پس از انقلاب اسلامی و همچنین تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، بررسی آرا وی در این زمینه حائز اهمیت است. متن پیش‌رو برگرفته از نشست علمی آقای محمد مهدی رفیعی، سردبیر موسسه اندیشی بهشتی است که در تاریخ ۱۴۰۲/۰۴/۸ با موضوع آزادی و محدودیت‌های اجتماعی آن در اندیشه آیت‌الله بهشتی برگزار گردید و اکنون به مناسبت روز عفاف و حجاب، منتشر و در اختیار مخاطبان محترم قرار گرفته است.

مقدمه

در باب آزادی بحث‌های زیادی مطرح شده است، خصوصاً در اندیشه شهید بهشتی که علاوه بر مقالات متعدد، نشست‌های بسیاری نیز ارائه شده و در مجموع کار کمی صورت نگرفته اما چیزی که روشن است این است که اندیشه‌های شهید بهشتی اولاً محدود به آزادی نمیشود و ثانیاً آزادی در اندیشه شهید بهشتی ابعاد دیگری نیز دارد که متأسفانه در کتب و مقالاتی که به این بحث پرداخته شده آن ابعاد مورد توجه قرار نگرفته است. در بحث پیش‌رو تلاش می‌شود که علاوه بر یک گزارش کلی از آزادی در اندیشه بهشتی، به این مسئله پرداخته شود که این آزادی چه نقشی در شکل‌گیری هویت انسان دارد؟ صرفاً به آزادی به‌عنوان یک ابزار نگاه نکنیم، به‌عنوان یک ویژگی که بودنش ارزش و نبودش ضد ارزش است، نگاه نکنیم. آقای بهشتی، آزادی را در هویت انسان دخیل می‌داند و انسان را به شرط آزادی، انسان می‌داند. در خلال این بحث اولاً به انواع آزادی و ابعاد دیگر آزادی می‌پردازیم و به‌تبع آن سعی می‌کنیم یکی از مسائل

روز را پاسخ بدهیم، مسئله محدودیت‌های اجتماعی و از طرفی ضرورت آزادی، یعنی تقابلی که بین ضرورت آزادی و محدودیت‌های اجتماعی وجود دارد. حالاً این محدودیت‌ها در یک جامعه ایدئولوژیک در یک حکومت مکتبی مثل جمهوری اسلامی طبیعتاً بخشایش مربوط می‌شود به محدودیت‌های الهی یعنی آن حدود الهی که باید در سطح جامعه رعایت بشود که در این صورت لازم است آزادی را تخصیص بزنیم. اساساً آیا شهید بهشتی این حدود الهی را در سطح جامعه جریان می‌دهد یا نه؟ اگر جریان می‌دهد چطور با بحث آزادی که مطرح خواهیم کرد قابل جمع است؟ آیا نیاز است که ما جمع کنیم یا خود شهید بهشتی بحث را جمع کرده و پاسخ داده؟

۱. انسان، موجود انتخابگر

اگر بخواهیم این بحث را در اندیشه شهید بهشتی به‌عنوان یک فیلسوف سیاسی و یک فقیه سیاسی مطرح کنیم قبل از آن باید به مبانی اندیشه ایشان پردازیم، یعنی اینکه اگر بناست بر آزادی به‌عنوان یک حق یا به‌عنوان یک ارزش، بحثی شود مقدمتاً باید برویم



سراغ اینکه شهید بهشتی چه جایگاهی برای آزادی انسان قائل است. این طبیعتاً مقدماتی دارد که بخشی از آن مربوط می‌شود به هستی‌شناسی و جهان‌شناسی ایشان و بخش بسیاری‌اش نیز به انسان‌شناسی ایشان مربوط می‌شود. ما بحث را از همین انسان‌شناسی شهید بهشتی دنبال می‌کنیم و آزادی را به‌عنوان یکی از ویژگی‌های اساسی انسان مورد دقت قرار می‌دهیم. توجه شود وقتی آقای بهشتی می‌خواهد انسان را تعریف کند، وقتی می‌خواهد از انسان حرف بزند، آزادی را در کجای کلامش قرار می‌دهد؟ به‌عنوان یک عرضی که اگر باشد خوب است و اگر نباشد بد؟ این عنوان را برایش مطرح می‌کند یا برایش جایگاه اساسی‌تری قائل است؟

در ابتدا باید اشاره شود که بحث آزادی در اندیشه شهید بهشتی بسیاری از اوقات با کلیدواژه انتخاب‌گری دنبال شده. این جزو اصطلاحاتی است که در کلمات شهید بهشتی پربسامد است. اصطلاح انتخاب‌گری، اصطلاح جدیدی نیست ولی آقای بهشتی خیلی بر انتخاب تاکید دارد و در بحث حاضر سعی می‌شود تا درباره انتخاب و تفاوتش با آزادی نیز توضیح داده شود.

شهید بهشتی در یک تعریف بسیار جالب از انسان، متفاوت با همه تعاریف موجود پیش رفته و یک نظر جدید ارائه می‌کند. مسئله‌ای را ارائه می‌کند در مورد

انسان که زمینه فهم بسیاری از عبارات ایشان را فراهم می‌کند ایشان در کتاب «انسان از منظر قرآن» صفحه ۹۹ ذیل عنوان «انسان موجود آزاد» تعریفی از انسان ارائه کرده‌اند که تعریفی اساسی و مهم است. یعنی بسیاری از عبارات شهید بهشتی را تفسیر و تفهیم کرد و هر جا به فکر این افتادیم که یک ویژگی را از انسان سلب بکنیم یا نکنیم، باید به همین اصل مراجعه کنیم. ایشان می‌فرمایند که «یکی از بزرگترین امتیازهای انسان این است که می‌تواند معصیت کند. آدم توانست نافرمانی کند خداوندگارش را، این بزرگترین امتیاز انسان است». ایشان بحث از آزادی را؛ بحث از امکان معصیت؛ بحث از امکان تخلف از حکم الهی را؛ به‌عنوان بزرگترین امتیاز انسان مطرح می‌کند. «بله، این بزرگ‌ترین امتیاز انسان است که می‌تواند نافرمان باشد تا فرمان‌برداری‌اش ارزش دیگری پیدا کند». آقای بهشتی نمی‌خواهد تاکید کند که حالا نافرمانی خودش یک ارزش است، می‌خواهد بگوید امکان نافرمانی که سبب می‌شود شما امکان فرمانبریتان یک ارزش دیگر پیدا کند، این خودش یک امتیاز مهم است. این که کسی نتواند کاری را انجام بدهد و انجام هم ندهد، این ارزش چندانی ندارد. شهید بهشتی در جای دیگر تعبیری دارند که می‌گویند این چه هنری است که آدم نتواند کاری را انجام بدهد و بعد حالا ما

بخواهیم تشویقش هم بکنیم که: «به‌به! آفرین که این کار را نکردی!» آقای بهشتی می‌گوید انسان باید امکان نافرمانی داشته باشد، امکان تخلف داشته باشد تا عمل به قوانین و اجرای حدود الهی برایش معنای دیگری پیدا کند. کودکی که مجبور است نمره بیست بگیرد، او خیلی بیست گرفتنش ارزشی ندارد، کودکی که دستش باز است، یعنی می‌داند نه معلم، نه خانواده، اگر پانزده هم بگیرد تنبیهش نمی‌کنند و مثلاً آن را عقابش نمی‌کنند و با این شرایط درس می‌خواند و تلاش می‌کند تا بهترین نمره را بگیرد، این آدم، این کودک، وقتی نمره بیست می‌گیرد، بیست‌اش ارزش دیگری دارد.

شهید بهشتی در ادامه همان تعریف از انسان را مطرح می‌کند: «اینکه بهترین تعریف برای انسان این است که انسان جاندار بیست آگاه و انتخابگر». (حسینی بهشتی، ۱۴۰۱: ۹۹) این تعریف را در کنار تعریف انسان به حیوان ناطق، تعریف انسان به حی متألّه قرار دهید. «جاندار» در واقع اشاره به همان بُعد «حی» بودن انسان، اشاره به همان «حیوانیت» انسان است. اما در ادامه ایشان فصل ممیز انسان را نه «نطق» می‌داند نه «تألّه»، حالا آنها هم غلط نیست، شاید اگر با روش‌های دیگر انسان را بخواهیم تعریف کنیم به همان تعاریف؛ به همان فصول برسیم و آن تعاریف را تصدیق کنیم. آقای بهشتی وقتی می‌خواهد در انسان‌شناسی خود

یک ویژگی از انسان را برجسته کند و آن را فصل ممیز انسان قرار بدهد، می‌گوید انسان جاندار نیست «آگاه و انتخابگر». اولاً باید به این بعد آگاهی توجه بشود، اگر آگاهی نباشد انتخاب‌گری هم آن جایگاه خاصی که دارد را نخواهد داشت. چرا؟ چون انتخاب‌گری را حیوانات نیز تا حدی دارند اما چیزی که به کمک انتخاب‌گری انسان می‌آید و یک وجهه برجسته‌ای به آن می‌دهد همان آگاهی است، یعنی آگاهی به ضمیمه حق انتخاب، حق تکوینی انتخاب، توجه شود که هنوز وارد بحث تشریحی نشده‌ایم، انسان تکویناً آزاد است؛ انتخاب‌گر است. این انتخاب‌گری به ضمیمه آگاهی انسان و امکان علم و معرفت انسان، باعث می‌شود انسان موجودی متمایز با همه موجودات عالم بشود. لذا در اندیشه شهید بهشتی باید انسان را به‌عنوان موجودی آگاه و انتخاب‌گر بشناسیم. حالا یک موجود آگاه و انتخاب‌گر وقتی می‌خواهد به سعادت برسد باید در چه بعدی به سعادت برسد؟ آیا صرف آگاهی؟ کسانی که فلسفه را دنبال کرده باشند می‌دانند فلاسفه اسلامی بحث سعادت انسان را معمولاً در بعد عقل نظری مطرح میکنند و در باب معرفت انسان، اینکه انسان به مرتبه عقل مستفاد برسد و ... اما شهید بهشتی بر این مسئله تاکید ندارد، بر این مسئله تاکید دارد که انسان هم آگاه است و هم آزاد است و می‌تواند هم آگاهی و هم آزادی را با یکدیگر به ثمر برساند و به فعلیت برساند. ایشان بر این تاکید دارد که انسان انتخاب‌گرانه برود به سمت آن چیزی که باید (که از نگاه شهید بهشتی رضوان و خشنودی الهی است). پس انسانی که ما پیش فرض بحثهای پیش رو قرار میدهم اولاً موجودی است آگاه، ثانیاً موجودی است انتخاب‌گر.

متأسفانه اخیراً، سازمان‌ها و یا اشخاص حقیقی مختلف از شهید بهشتی زیاد اسم برده و به ایشان رای و نظری را منصوب کرده‌اند، در حالی که مستندی ارائه نکرده‌اند. معمولاً یا عبارتی بوده بدون استناد و یا به‌طور کلی که آقای بهشتی مثلاً با این حرف مخالف است، با این

نظر مخالف است، اما آنها نیز مستندی ارائه نکرده‌اند. یعنی طرفین بدون استناد، نظراتی را به شهید بهشتی نسبت می‌دهند. اکنون تلاش می‌شود که با ارائه مستندات به این مسئله پردازیم که فی‌الجمله نظر شهید بهشتی درباره آزادی چیست و محدودیت‌های اجتماعی را چگونه اعمال می‌کند.

۲. فطرت و نطفه امشاج

در بخش اول به چستی انسان در نگاه شهید بهشتی پرداخته شد. مسئله بعدی بحث مهم فطرت یا تمایلات درونی انسان است. شهید بهشتی در جاهای مختلفی غریزه، فطرت، کشش، صاعقه و تعابیر مشابه را در مورد یک ویژگی انسان نام برده است. این ویژگی که فعلاً ما اسمش را می‌گذاریم «فطرت»، معمولاً به دو بخش «بینش» و «گرایش» تقسیم شده است. یعنی ما یک بینش فطری داریم و یک گرایش فطری.

بینش فطری مواردی است مثل معرفت به خدا، همه ما فطرتاً به خدا علم داریم، این مسئله را در اندیشه شهید بهشتی لزوماً تصدیق نمی‌کنم چون ایشان در این زمینه اشکالاتی کرده به نظر ملاصدرا و دیگران ذیل آیات مربوط به فطرت، و همچنین انکار هم نمی‌کنم، اما کسانی که بینش فطری را پذیرفتند، این مصداق را یعنی معرفت به خدا را به‌عنوان یکی از مصداق مهم بینش فطری نام بردند. در مقابل، ما یک گرایش فطری نیز داریم، گرایش فطری همانند گرایش انسان به خدا، اینکه در جاهای مختلفی مطرح می‌شود که انسان فطرتاً خداپرست است، خداجو و دنبال خداست. این یک نوع گرایش فطری است. یا گرایش شرّ انسان، مثلاً گرایش به جاه‌طلبی. اینکه گفته می‌شود شهید بهشتی درباره این گرایش‌ها و بینش‌ها تعابیر مختلفی به کار برده برای این است که قصد نداریم مثلاً اسم این گرایش به جاه‌طلبی را نیز فطرت بگذاریم.

اما به هر حال صاعقه‌هایی به تعبیر ایشان یا یک کششهایی در انسان وجود دارد که در واقع بخشی از اینها به مسائلی

که به رشد انسان کمک می‌کند مربوط می‌شود. مثلاً گرایش به خداوند، گرایش به بهتر شدن، گرایش به عدل و امثال آنها و بخشی نیز به تنزل هویت انسان کمک می‌کند، یعنی گرایش‌های شرّ. به‌طور خلاصه یک سری گرایش‌های خیر، ملکوتی و یک سری گرایش‌های خاکی و شرّ وجود دارد که پرداختن و بها دادن به آنها باعث تنزل انسان می‌شود.

شهید بهشتی مجدداً این بحث را در کتاب شناخت اسلام مطرح کرده‌اند. اما چون همه بحث‌های انسان‌شناختی شهید بهشتی در کتاب انسان از منظر قرآن گردآوری شده است، همه مطالب از همین کتاب آدرس داده می‌شود که مخاطبان بتوانند با مراجعه به این کتاب، به تمام آدرس‌های ذکر شده دسترسی داشته باشند. فصل سوم از کتاب انسان از منظر قرآن مربوط به بحث فطرت است. در آنجا شهید بهشتی بحث مهمی که مطرح می‌کنند این است که آزادی انسان زمانی معنا پیدا می‌کند که بتواند بین گرایش خیر و شرّش تعدیل ایجاد کرده و این گرایش‌ها را هدایت کند، کنترل کند، یعنی نه سرکوب، نه بهای بیش از حد، نه اطاعت مطلق، بلکه از برخی از این گرایش‌ها در یک حدی و برخی در حد دیگر بهره می‌برد. یعنی علاوه بر آن گرایش‌های مادی، گرایش‌های الهی نیز باید وجود داشته باشد و به تعبیر شهید بهشتی اسلام به دنبال سرکوب هیچ‌کدام از این گرایش‌ها نیست و به تمام گرایش‌ها احترام می‌گذارد، ولی برایشان حدودی قائل می‌شود. آقای بهشتی معتقد است که جمع بین این کشش‌های خیر و شرّ، این تضاد درونی که برای انسان وجود دارد، کمک می‌کند به اینکه انسان بتواند رشد و تکامل پیدا کند، یعنی یک جنگی دائماً درون انسان مبنی بر اینکه اطاعت کند یا معصیت وجود دارد، اینکه دنبال کشش‌های خیر برود یا دنبال کشش‌های شرّ، این جنگ درونی باعث می‌شود که انسان در معرض ابتلا قرار بگیرد. شهید بهشتی از آیه شریفه «انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه» (انسان ۲) استفاده می‌کند و

می‌گوید انسان از ابتدا یک نطفه آمیخته بوده، آمیخته‌های از خیر و شر. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۲: ۲۰۰) شهید بهشتی «نطفه امشاج» را، این آمیختگی را، به آمیختگی از خیر و شر تفسیر می‌کند. می‌گوید خیر و شری درون انسان قرار داده شده که با این گرایش‌ها و کشش‌های خیر و شر، انسان دائماً در معرض ابتلا است، در معرض آزمایش است. در کتاب انسان از منظر قرآن، صفحه ۸۱ می‌فرماید: «با موضع‌گیری درست انسان در میان این غرایز و کشش‌های گوناگون است که وی می‌تواند به صلاح برسد، رها بشود، شکفته بشود و قله رفیعی را که جهان‌بینی اسلام در چشم انداز او قرار داده است فتح کند. فرق این انسان با همه موجودات دیگر همان است که در یک میدان وسیع او را رها کرده‌اند و گفته‌اند خودت را بساز». یعنی همه موجودات جهان یک گرایش مشخص دارند مثلاً گرایش به شر دارند یا گرایش به غرایز مادی دارند، مثل حیوانات یا گرایش به عبودیت دارند، گرایش به انگیزه‌هایی دارند که انگیزه‌های ملکوتی است، همانند ملائکه و فرشتگان. اما انسان به تعبیر شهید بهشتی در یک میدانی رها شده که خودش، خودش را آزمایش کند. دائماً در جنگ بین خیر و شر باشد و این جنگ یک جنگ درونی است. ایشان مجدد از آیه دیگری استفاده می‌کنند و می‌فرمایند «فالهه‌ما فجورها و تقواها» دقیقاً ناظر است به همین الهاماتی که به انسان‌ها شده، هم فجور انسان درونش به ودیعه گذاشته شده و هم تقوایش. هم خوبی‌ها، هم بدی‌ها. هم گرایش‌های خیر در انسان قرار داده شده و هم گرایش‌های شر. و بعد می‌فرمایند که «قد افلح من زکاه»، کسی که بتواند از این آزمایش موفق بیرون بیاید و گرایش‌های خیر او بر گرایش‌های شرش غلبه پیدا کند، این انسان به فلاح و رستگاری می‌رسد، از آن طرف اگر به کسی گرایش‌های شر غلبه کند این انسان شقاوت‌مند می‌شود.

حال بحث فطرت، گرایش‌های درونی، تضاد و جنگ درونی به چه دلیل مطرح

شد؟ برای اینکه بگوییم اصل آزادی انسان همین است که بین گرایش‌های خیر و شر آزاد بماند، نه اسیر گرایش شر بشود، نه اسیر گرایش خیر، یعنی نه‌از بیرون یا درون گرایش خیر بر انسان تحمیل بشود، چراکه آن وقت دیگر انسان نیست، چون انتخاب‌گر نیست، دیگر شد مثل ملائکه، دائماً در حال عبودیت است، اصلاً امکان خطا ندارد. شهید بهشتی بیان می‌کند که بزرگترین امتیاز انسان این است که امکان معصیت داشته باشد، این نگاه شهید بهشتی است. و از طرفی نباید چه از درون و چه از بیرون صگرایش شر بر شما غلبه پیدا کند. مجبور به جبر شرور نباشید. البته جبر به معنای مطلق صد درصدی را شهید بهشتی قبول ندارد، ولی می‌گوید طوری نشود که انسان ۹۹ درصد گروگان گرایش‌های شر قرار بگیرد. گرایش‌های شر در جای خود باید باشد تا عبودیت انسان ارزش دیگری پیدا کند. همین‌طور گرایش‌های خیر نیز نباید تحمیل بشود، یعنی هر دو باید وجود داشته باشد و انسان دائماً بین این دو مختار و آزاد باشد. بنابراین در بخش دوم، یک تعریف از انسان ارائه گردید که مطابق آن اصلاً انسان با انتخاب‌گری شناخته می‌شود. این انتخاب اولاً یک امر درونی است، ثانیاً حق انتخاب انسان میان گرایش‌های خیر و شر است که این خیر و شر را هم خداوند به انسان الهام کرده و درون انسان قرار داده و هیچ‌کدام نباید سرکوب بشوند، بلکه باید تعدیلی میان اینها شکل بگیرد و همین اساس آزمایش انسان است.

۳. اصالت آمیخته فرد و جامعه

اصالت آمیخته فرد و جامعه چیست؟ درباره اینکه انسان در اعمال و رفتار خویش صرفاً پیرو عوامل درونی است یا اینکه از عوامل بیرونی نیز تاثیر می‌پذیرد، اختلاف نظر وجود دارد. یک عده گفته‌اند انسان هرچقدر هم در جامعه زندگی کند و یک جاندار اجتماعی باشد، اما به هر حال حرف اول و آخر را در مورد شخصیت و سرنوشت انسان، عوامل درونی می‌زند، یعنی اراده شخصی انسان

است که رفتار او و هویتش را شکل می‌دهد و به تبع سرنوشت انسان را معین می‌کند. این یک نظر معروف است به «اصالت فرد». یک نگاه دیگری وجود دارد به نام «اصالت جامعه». در اصالت جامعه عوامل درونی هیچ‌کاره‌اند، بلکه عامل بیرونی‌ای به نام جامعه و طبقه اجتماعی است که هویت انسان را تشکیل می‌دهد، اعمال و رفتار او را تعیین می‌کند و به تبع سرنوشت او را مشخص می‌کند که انسانی سعادتمند باشد یا شقاوت‌مند، انسان خوشبختی باشد یا انسان بدبخت، این هم نگرش اصالت جامعه. اما شهید بهشتی نه قائل به اصالت فرد است و نه قائل به اصالت جامعه. ایشان می‌گویند انسان در اعمال و رفتار خود نیز از عوامل درونی و بیرونی متاثر است، در مورد عوامل درونی در اینجا بیشتر تاکید بر اصل اراده است، یعنی آقای بهشتی می‌خواهد بگوید که انسان موجودی مجبور به جبر اجتماعی نیست، برخلاف نگرش‌های قائل به اصالت جامعه، بلکه انسان اراده دارد، خود انسان است که تعیین می‌کند چگونه رفتار کند و به تبع آن سرنوشت خویش را مشخص می‌کند اما از طرفی این‌طور هم نیست که از جامعه تاثیر نپذیرد یا تاثیرش بسیار ضعیف باشد به حدی که بگوییم حرف اول و آخر را اراده انسان می‌زند، بلکه آیت‌الله بهشتی معتقد است هم اراده انسان و هم جامعه‌ای که انسان در آن زندگی می‌کند در رفتارهایش اثرگذار است. پس هم عوامل درونی اثرگذارند و هم عوامل بیرونی. یعنی چه که عوامل بیرونی اثرگذارند؟ توجه شود که عامل درونی همان اراده است. اراده انسان مشخص می‌کند که چه اعمال و رفتاری را انجام بدهد. عامل بیرونی در اینجا یعنی چه؟ یعنی اینکه وقتی انسان در جامعه قرار می‌گیرد در یک فضای اجتماعی قرار می‌گیرد، تحت تاثیر آن جامعه رفتاری انجام می‌دهد. همین که ما لباسمان، اعمال و رفتارمان، طرز صحبت کردنمان و حتی فرهنگ و دینمان متاثر از فضای خانواده و شهر و جامعه‌ای است که در آن قرار داریم، این نشان می‌دهد

تأثر انسان از جامعه خودش به شدت زیاد است، به قدری که حتی دین انسان هم تعیین می‌کند؛ آقای بهشتی در این مسئله یک نگاه خیلی واقع‌گرایانه و واقع‌بینانه و جالب دارد، معتقد نیست که هر کسی در یک کشور مسلمان متولد شد و اهل نماز و روزه و مناسک اسلامی بود لزوماً یک مسلمان واقعی است، می‌گوید بسیاری از مسلمانان، مسلمانان اقلیمی هستند، یعنی چه مسلمانان اقلیمی؟ یعنی اقلیمشان اقتضای اسلام دارد، اینها خودشان اسلام را انتخاب نکرده‌اند بلکه چون در یک منطقه مسلمان متولد شده‌اند تحت تاثیر فضای جامعه و خانواده مسلمان شده ولی اسلامشان یک اسلام تحقیقی نبوده است. همین شخص اگر در یک منطقه مسیحی، منطقه یهودی یا منطق‌های با دین و مذهب دیگری متولد میشد، به آن دین و فرهنگ در می‌آمد و معتقد به آن دین میشد. این نشان دهنده تاثیر شدید جامعه بر فرد است یعنی اگر شما در فضایی زندگی می‌کنید که این فضا آلوده است آلوده به رذائل اخلاقی، آلوده مفسد اجتماعی، حالا از هر نوعی که میخواهد باشد می‌خواهد تخلف از عبودیت الهی باشد یا هر چیز دیگر وقتی شما در یک فضای آلوده زندگی می‌کنید، از این فضای آلوده تاثیر می‌پذیرید و این تاثیر فضای جامعه هم یک تاثیر ساده مانند مشورتی که یک مشاور یا یک معلم می‌دهد نیست و یک تاثیر بسیار شدید است که در هویت انسان اثرگذار است و حتی دین انسان هم تعیین می‌کند، دینی که انسان کل عمرش را برایش می‌جنگد و در چاقوب آن مشی می‌کند را جامعه برایش تعیین می‌کند. لذا شهید بهشتی می‌گوید مسلمان اگر می‌خواهد واقعاً مسلمان باشد، باید در سن بلوغ برود سراغ تحقیق که آیا اسلام واقعاً حق است یا نه و بعد به صورت تحقیقی و اجتهادی به اسلام برسد، برخلاف فروع و مسائل فقهی که اجتهاد در آن برای همه ضرورت ندارد، در مسائل اعتقادی و نظری اجتهاد بر همه مسلمانان واجب است و مسلمان باید خودش مجتهد باشد، محقق

باشد. مقدمه سومی که مطرح شد، از فصل پنجم کتاب «انسان از منظر قرآن»، صفحه ۱۳۵ تا ۱۳۷ است. علاوه بر این در کتب «شناخت اسلام» و «درسگفتارهای فلسفه دین» نیز به این بحث پرداخته شده است. این مقدمه سوم و تاثیری که انسان از جامعه می‌پذیرد و به تبع در انتخاب‌هایش اثرگذار است.

نتایجی که در حال حاضر به دست آمد این است که انسانی که موجودی است آگاه و انتخابگر، انتخابگریاش تحت تاثیر شدید جامعه است؛ یعنی انسان وقتی می‌خواهد بین گرایش خیر و شر یکی را انتخاب کند، بخواهد یکی را تعیین ببخشد، فکر نکند که فقط خودش است و خودش بلکه جامعه هم در این انتخاب او اثرگذار است. بله، جامعه نقش جبرآور ندارد و نهایتاً خود انسان است که تعیین می‌کند، اما این تاثیر جامعه به قدری شدید است که باعث می‌شود بسیاری از انسان‌ها آن چیزی که در حالت عادی و بدون تاثیر خاصی از جامعه انتخاب میکنند را انتخاب نکرده و متأثر از جامعه انتخابی داشته باشند.

۴. توضیحی پیرامون اصل عدم تحمیل

تا به اینجا یک نکته برای ما روشن است: اصل عدم تحمیل. چرا؟ زیرا اشاره شد که انسان موجود انتخاب‌گر است و توضیحاتی نیز پیرامون این بحث ارائه شد. در حال حاضر قصد نداریم که آزادی در نگاه شهید بهشتی را اثبات کنیم. عبارات شهید بهشتی پیرامون این مسئله و در حوزه آزادی تجمعات، بیان، قلم و... بسیار است و نکته‌ای که می‌توان از همان عبارات متعدد و مباحث مطرح شده در فوق استخراج و استنباط کرد، اصل عدم تحمیل بر انسان است. یعنی به این دلیل که انسان موجودی آزاد است، یک اصل کلی را در موردش می‌شناسیم به نام اصل عدم تحمیل. حتماً به این اصل و مسائل پیرامون آن پرداخته و اشاره خواهد شد که با همین اصل «عدم تحمیل» چقدر شهید بهشتی را تحریف کرده‌اند و

اصلاً از آقای بهشتی که جنگ اصلی‌اش با لیبرال‌ها بود آقای بهشتی را درست است که سازمان مجاهدین ترور کرد، اما این اتفاقی که سازمان مجاهدین رقم زد حاصل چه بود؟ حاصل جنگ آقای بهشتی با بنی‌صدر لیبرال بود، حاصل جنگ آقای بهشتی با نهضت آزادی که در قانون اساسی دنبال یک قانون اساسی لیبرال می‌گشت بود، در تلاش هستند تا از آقای بهشتی که کل عمرش را صرف جنگ با سوسیالیسم و لیبرالیسم کرده اندیشمندی ساخته و نگرشی بسازند که خودش یک شخصیت لیبرال شده است، یعنی یک عده از دوست‌داران آقای بهشتی همان چیزی را که دشمنان آقای بهشتی دنبالش بودند را به ایشان نسبت میدهند. نهایتاً به این اصل عدم تحمیل توجه داشته باشید. آیت‌الله بهشتی معتقد است که انسان چون جاندار است آگاه و انتخاب‌گر؛ باید آزاد بماند و اصل این است که هیچ چیزی بر او تحمیل نشود. این هم یک بحث دیگری است که وجود دارد، تمام اینها را به عنوان مقدمه کنار یکدیگر بگذارید. و تا اینجا چهارمین مقدمه‌ای است که مطرح شد

۵. آزادی درونی و آزادی بیرونی

یک مسئله دیگری که وجود دارد و از بحث‌های قبلی نیز روشن است، آزادی درونی و آزادی بیرونی است. شهید بهشتی معتقد است که انسان هم باید از درون آزاد باشد و هم از بیرون. از بیرون آزاد بودن یعنی چه؟ یعنی اینکه شما به عنوان یک ملت، وقتی کشور خودتان را از دست مثلاً یک رژیم استبدادی تحت استعمار درآوردید، حالا دیگر باید خودتان انتخاب کنید که نفت کشورتان را بفروشید یا نفروشید، دیگر آمریکا برای شما تعیین نمی‌کند که نفتتان را باید بفروشید، به این نرخ بفروشید یا نه، خودتان هستید که انتخاب می‌کنید چکار کنید، وقتی شما از بیرون آزادید به این معناست. این یک مثال خیلی جزئی در حوزه مسائل سیاسی است یا مثلاً آزادی شما در اینکه چه شغلی را انتخاب بکنید، چگونه زندگی بکنید، چه

سبک زندگی‌ای داشته باشید البته به حدود این‌ها نیز پرداخته خواهد شد، فعلاً بحث بر اصل کلی عدم تحمیل تا بعداً به قیودش نیز پرداخته شود اینک شما چه عقیده‌ای داشته باشید، متدین به چه دینی باشید، چه مناسکی را دنبال بکنید، اینها همگی دست خودتان است و اینها آزادی‌هایی است که باید از بیرون اعمال بشود، یعنی از بیرون جبری وجود نداشته باشد، از بیرون تحمیلی وجود نداشته باشد، این می‌شود آزادی بیرونی. اما آزادی درونی هم داریم، آزادی درونی چیست؟ همان گرایش‌های شری که عرض کردم، گرایش‌هایی که مثلاً به قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی و امثال این‌ها می‌شناسیم، اگرچه همه در یک حدی برای یک سری از مصالح لازم است، اگر انسان قدرطلب نباشد بسیاری از اموراتش مختل می‌شود، اما تا یک حدی نه بیش از آن، وقتی بیش از حد قدرت‌طلبی و جاه‌طلبی و گرایش‌های شرّ در انسان برجسته می‌شود و بر گرایش‌های ملکوتی غلبه پیدا می‌کند، این سبب می‌شود که انسان از درون دچار تحمیل و جبر شود، یعنی قدرت‌طلبی بر ابعاد دیگر شخصیتش و بر گرایش‌های خیری که دارد غلبه پیدا می‌کند و این هم یک جور جبر است، این هم یک جور تحمیل است که شهید بهشتی رهایی از این فشارها را در واقع آزادی از هوا و هوس می‌داند. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۳۹۷)

بنابراین یک آزادی، آزادی بیرونی است که درباره آن توضیح داده شد و یک آزادی، آزادی درونی است که به‌طور خلاصه و با عبارتی ساده همان آزادی از هوا و هوس است، آزادی از همان گرایش‌های شری که عرض کردم، یعنی اینکه آن گرایش‌های شرّ شما را به اسارت در نیاورند.

۶. فلسفه وجود محدودیت‌های اجتماعی

به مرور قصد داریم وارد فضای جامعه بشویم. در صفحه ۳۹ از جلد سوم کتاب «سخنرانیها و مصاحبه‌های شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی» که توسط آقای محمدرضا سرابندی گردآوری شده است، شهید بهشتی درباره انقلاب مردم ایران و اینکه اساساً مردم ایران چرا دنبال آزادی بودند و منظورشان از این آزادی چه بود توضیحاتی می‌دهند. خیلی قاطعانه می‌گویند اینکه زن و مرد مسلمان دنبال آزادی بودند و به تبعش رفتند دنبال انقلاب اسلامی، منظورشان از آزادی بی‌بندوباری نبوده، چرا؟ چون این همان اسارت هوا و هوس است، یعنی شما جبر (دیگر مراد از جبر آن جبر تکوینی نیست) و تحمیل و اسارت بیرونی را نفی کنید و بیفتید در دام تحمیل درونی. این که نشد آزادی، این هم سلب آزادی است، آن سلب آزادی بود، این هم سلب آزادی است، هر دو آنها مخالف اقتضای آزادی است و ایشان از زبان مردم اینطور می‌گویند: «اگر زن و مرد فریاد بر می‌آوردند که استقلال، آزادی، حکومت اسلامی، منظورشان آن آزادی بی‌بند و بارگونه نبود هیچ مرد مسلمان و متعهد و هیچ زن مسلمان و متعهد خواستار آن نبود که زن و مرد در جامعه ما آزاد باشد هیچ قید و بندی نداشته باشد. هرگز نمی‌خواست محیط اجتماعی ما به هر زن و مردی آن آزادی را بدهد که هر طور دلش می‌خواهد لباس بپوشد زندگی کند و هر طور دلش می‌خواهد معاشرت کند. انقلابیون مسلمان ما دنبال چنین آزادی نبودند». به‌نظر می‌رسد که اکنون روشن است که ما در بحث آزادی و محدودیت‌های اجتماعی دنبال کدام مسئله خاص هستیم. آقای بهشتی با صراحت می‌گوید، هیچ گرهی هم در کلام نیست. می‌گوید اینکه هر لباسی بخواهی بپوشی بیایی بیرون این چیزی نبود که ما دنبالش بودیم، آزادی‌ای که

من بهشتی دارم از آن حرف می‌زنم صرفاً آزادی از دست مثلاً آمریکا و امپریالیسم و این‌ها نیست، آزادی درونی هم هست. این آزادی که من شعارش را می‌دهم هم آزادی درونی است و هم آزادی بیرونی. اگر شما به بهانه آزادی بیرونی آزادی درونی را نفی کردی، این که نشد آزادی، اینکه شما بگویید آقا حق ندارید بر من نحوه لباس پوشیدنم را تحمیل کنید، خوب باشد، ما از بیرون چیزی را بر شما تحمیل نمی‌کنیم، اما از درون باز اسیر هوا و هوس شدی و بلکه به اقتضای اصالت آمیخته فرد و جامعه، دیگران را هم اسیر هوی و هوس کردی، و این هم نفی آزادی است. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۳۹۷) نکته بعدی این است که دکتر بهشتی مجدد یک نگاه بسیار جالب و واقع‌گرایانه دیگه دارد. ایشان اهل شعار نیست، می‌گوید بین زنده‌ها و توده‌ها تفاوت‌هایی وجود دارد، این نیست که ما بگوییم همه آدم‌ها مجبور به جبر اجتماعی‌اند، یا تحت تاثیر شدید از جامعه‌اند و یا اینکه بگوییم همه افراد آزادند همه آنها می‌توانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند و از پس تاثیرات شدیدی که جامعه بر آن‌ها می‌گذارد بریبایند، این نیست، نه آزادی مطلق، نه جبر مطلق، برای همه انسان‌ها نمی‌توانیم حکم کلی بدیم، بلکه باید میان زنده‌ها و توده‌ها یک تفاوتی قائل بشویم و میان این‌ها حکمشان را تفکیک کنیم. خلاصه حرف ایشان این است که زنده‌ها، می‌توانند در شرایط اجتماعی قرار بگیرند که هر کسی هرجوری می‌خواهد بپوشد، هر کسی هرجوری دلش می‌خواهد رفتار کند و اینها تاثیر نپذیرند. اینها اگر آدم‌های باتقوایی هستند، باتقوا میمانند و بلکه این فرصت به آنها بیشتر کمک هم می‌کند. به این دلیل که گرایش‌های شری که دارند در درون آن‌ها تقویت شده و طبیعتاً مقابله با این گرایش‌های شرّ سخت‌تر می‌شود، هرچه آزمایش سخت‌تر، رشد انسان هم بیشتر، وقتی سربلند از آن آزمایش بیرون می‌آید. شهید بهشتی می‌گوید: فرض کنید یک زنی، یک مردی گفت من



هر جور دلم بخواهد می‌آیم در خیابان و شما با او مقابله کردید گفتید که قرار نیست تو اینطور رفتار کنی که هر جور علاقه داشتی هر جور میل داشتی بخواهی در جامعه رفتار کنی، اگر این را به او گفتید و نپذیرفت، «این را به او گفتند و شنید (یعنی پذیرفت) باز هم آزادی او حفظ شده چون آزادانه شنیده، اما اگر نخواست آزادانه بشنود بگوید این چیزهایی که شما می‌گویید خوب است ولی من دلم می‌خواهد نیمه برهنه از خانه بیرون بیایم با آرایش تمام عیار در خیابان ظاهر شوم در اینجا نظام اسلامی با او چه کند؟» توجه شود که بحث نظام اسلامی است. این خیلی نکته مهمی است. یکی از دلایلی که بعضی از آقایان معتقدند شهید بهشتی در مورد حجاب هیچ حکم صریحی ندارد به خاطر این است که می‌گویند این مطالب شهید بهشتی به مسائل فردی حمل می‌شود، یعنی می‌گوید من فرد باید رعایت کنم و به شما هم تذکر بدهم اما حکومت نباید دخالت کند، اما به تعبیر ایشان دقت کنید که می‌گوید در اینجا «نظام اسلامی» با او چه کند؟ یعنی پاسخی که می‌دهد حکم است برای نظام اسلامی: «در اینجا نظام اسلامی با او چه کند؟ آزادی او را حفظ و رعایت کند و به او بگوید آزادی خانم ما حرف خودمان را

به شما زده‌ایم شما می‌خواهی گوش کن یا گوش نکن آزاد هستی، گوش کردی خوشا به سعادت گوش نکردی عذابش دامن خودت را می‌گیرد؟ نخیر در آنجا ما نهی از منکر می‌کنیم در این صورت خود به خود مقداری از آزادی این خواهر را از دستش می‌گیریم، نه به خاطر اینکه دشمن آزادی او و آزادی بشریت هستیم، بلکه به خاطر اینکه دوست‌دار و خواستار آزادی او و آزادی بشریت هستیم». اولاً حکم در مورد نظام اسلامی است نه فرد. قرار نیست شهید بهشتی برای شخص حکم تجویز کند. آقای بهشتی بگوید افراد باید این کار را بکنند می‌گوید نظام اسلامی باید چکار کند؟ نظام اسلامی فقط خوب و بد را نشان بدهد و بعد بگوید خودتان عمل کنید؟ هر کاری که دوست داشتید بکنید؟ می‌گوید نه، ما در آنجا نهی از منکر می‌کنیم و مقداری از آزادی بیرونی او را می‌گیریم، چرا؟ چون دشمن او هستیم؟ نه، چون آزادی درونی خودش را می‌خواهیم، آزادی خودش چیست؟ آزادی خودش این است که از بند هوا و هوس خارج شود. البته این فقط یک بعد ندارد، آزادی خودش و آزادی بشریت! چرا؟ چون دیگرانی هم در جامعه در حال زندگی هستند و از فضای جامعه تأثیر می‌پذیرند. به مقتضای آن اصالت آمیخته

فرد و جامعه که مطرح شد، افرادی که در جامعه حضور دارند از فضای جامعه تأثیر می‌پذیرند، و شخصی که بی‌حجاب در فضای جامعه ظاهر می‌شود، یک گرایش را در این جامعه ایجاد می‌کند و در انتخاب‌های مردم اثرگذار می‌شود، حال آقای بهشتی می‌گوید: ما یک مقدار از این آزادی بیرونی شما را می‌گیریم، پوششت را محدود می‌کنیم. چرا؟ برای اینکه اولاً خودت از بند هوا و هوس بیرون بیایی و ثانیاً مردمی که دارند در این جامعه زندگی می‌کنند از این نحوه لباس پوشیدن شما و از این نوع رفتار تو تأثیر منفی نپذیرند و گرایش‌های شر در آن‌ها تقویت نشود و به اسارت گرایش‌های شر در نیایند. بنابراین بحث از آزادی دیگران و آزادی خود آن شخص است. این مسئله که گفته می‌شود هرگاه آزادی بیرونی با حدودی همراه باشد مساوی با تحمیل است، صحیح نیست به این معنا چه آنجا که آقای بهشتی آزادی مطبوعات، آزادی تجمعات و امثال این‌ها می‌دهد و چه آنجا که می‌گوید پوششتان را اصلاح کنید، باید یک سری از حدود را رعایت کرد، حتی همین تحدید، یعنی حد زدن، یعنی محدود کردن نیز خودش آزادی دادن است. در نگاه شهید بهشتی این منافاتی با آزادی انسان ندارد. (حسینی بهشتی،

۷. **حکومت ادله «محدودیت اجتماعی» بر «اصل عدم تحمیل»**
 در اندیشه شهید بهشتی اصلی به نام عدم تحمیل وجود دارد که جایی خاطر من نیست به آن تصریح کرده باشد ولی اقتضای بسیاری از بحث‌های ایشان است. در بحث از محدودیت‌های اجتماعی نیز مطرح شد که برای آزادی درون است، یعنی برای اینکه گرایش‌های شر بر انسان تحمیل نشود. بنابراین از طرفی اصل عدم تحمیل وجود دارد و از طرفی آقای بهشتی می‌گوید آقا در جامعه باید یک سری از حدود رعایت بشود. اکنون در صدد هستیم تا به این مسئله بپردازیم که اولاً این حدود، حدود الهی هستند نه حدود قراردادی که بعدها شخصی نگوید اینکه آقای بهشتی می‌گوید پوشش باید رعایت بشود، منظور لزوماً پوشش اسلامی نیست، بلکه یک پوششی است که به‌عنوان مثال، خود مردم بایکدیگر درباره آن به یک جمع‌بندی برسند و در قانون به تصویب برسانند و رای خود مردم □ قرارداد خود مردم معتبر است. پس می‌خواهیم بگوییم آقای بهشتی مرادش از حدود، حدود الهی است و ثانیاً این حدود هیچ منافاتی با اصل عدم تحمیل ندارد، این عبارت را دقت کنید ایشان می‌گویند: «حدود الله بی‌چون و چرا باید رعایت شود. جامعه اسلامی در برابر زیر پا گذاشتن یک یک این حدود الله حساس است. دقت بفرمایید حدود الهی بر ما تحمیل نیست اینجا یک نکته ظریف نهفته است. حدود الهی بر کسی تحمیل نمی‌شود، چرا؟ برای اینکه از دیدگاه اسلام انسان دین را آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کند، وقتی انسان دین را انتخاب می‌کند کسی دین را بر او تحمیل نمی‌کند» در اصل دین شما مختارید می‌توانستید این دین را انتخاب نکنید، شهید بهشتی استناد می‌کند به «لا اکراه فی الدین قد تبین رشد من الغی» و «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا»؛ ما راه را به او نشان دادیم،

حالا می‌خواهد شاکر باشد و عمل کند به این راه، یا می‌خواهد مخالفت کند، می‌خواهد فرار کند از این مسیر، دیگر به ما ربطی ندارد. این در کجاست؟ در اصل دین، خواستی مسلمان شو خواستی مسلمان نشو، کسی تو را مجبور نمی‌کند مسلمان باشی. در ادامه ایشان می‌گویند: «ایمان آوردن به اسلام، الزامی و اجباری و اکراهی نیست اما وقتی که اسلام را به‌عنوان دین قبول کردم دیگر بعد از آن نسبت به یک یک آورده‌های اسلام با تمام وجودم عشق می‌ورزم، دیگر اینطور نیست که آقا من هم اسلام را قبول دارم، ولی اگر بشود که آدم اسلام را قبول داشته باشد و این نماز صبح‌ها را، آن هم نماز تابستان برای خواندن پا نشود، ماه رمضان روزه تابستان برای کارگر روزه را نگیرد، اگر گاهگاهی فیلم‌های سکسی خواستم در سینما تماشا کنم، نگو که نرو، یا فیلم را نیاور. آخر این چه آزادی شد؟ چرا نمی‌گذارند انسان آزادانه فیلم سکسی تباہ‌کننده بیاورد؟ خوب دلش می‌خواهد برود و تماشا کند، آزاد است. تو فیلم سکسی بیاور توی سینما نمایش بده، انسان هم آزاد است می‌خواهد می‌رود، نمی‌خواهد نمی‌رود؛ این می‌شود آزادی. داشتن استخرهای شنای مختلط برای زن و مرد، خوب، این چیز خوبی است، باشد حالا اگر کسی مقدس است، دیندار است، خوب، آنجا نرود. زن‌ها و مردها با شیوه‌ها و لباس‌های نامطلوب، ناموزون توی جامعه بیایند یا داخل محل کارشان بیایند، عیبی ندارد. خوب، یک زن خیلی متدین هست، خودش نرود، خودش نکند، یک جوان خودش متدین است، خودش چشمش را زیر بیندازد. اگر خانم‌ها با هفت قلم آرایش طنزازی از این سو به آن سوی خیابان راه می‌روند، آن آزاد است، این هم آزاد است، او آزاد است این جور راه برود، این هم آزاد است نگاه نکند. نه آقا جان، ما این جور آزادی را نفی می‌کنیم». (حسینی بهشتی، ۱۳۹۶، ج ۲: ۴۱۹-۴۲۰)

کی گفته قرار است هر کسی هر جوری

دلش می‌خواهد عمل کند؟ شما در اصل اسلام آزادید، می‌توانید مسلمان باشید، می‌توانید مسلمان نباشید، اما وقتی که به اسلام روی آوردید، وقتی مسلمان شدید، دیگر باید نمازتان را بخوانید، روزه بگیرید، یک سری از محدودیت‌های اجتماعی مثل پوشش و امثال اینها را رعایت کنید، این، عین تصریح شهید بهشتی است. پس در این عبارت ایشان، به دو نکته اشاره کردیم: اولاً منظور شهید بهشتی از حدود در عبارات قبلی همان حدود الله است، چون تصریح دارد «ما می‌گوییم حدود الله باید بدون چون و چرا رعایت شود» و ثانیاً اینکه اجرای حدود الهی در جامعه هیچ منافاتی با اصل عدم تحمیل ندارد؟ چرا به این جهت که شما در اصل اسلام آزاد بودی، اما وقتی یک چیزی را انتخاب کردی، دیگر آن لوازم انتخابت است، لوازم انتخاب، دنباله انتخاب، نه اینکه جبری باشد، یک امر مجزایی باشد، اسمش را بگذارید جبر، اسمش را بگذارید تحمیل

۸. جامعه مسلمان‌ها جامعه فضول‌هاست!

بحث بعدی که به تبع مسائل پیشین قابل ذکر است این است که شهید بهشتی می‌گوید خوب، حالا مسلمان‌ها باید چکار کنند؟ مسلمان‌ها باید ملتزم باشند به اینکه نسبت به فضای جامعه حساس باشند؟ این در عبارت قبلی بود که قرار نیست ما بنشینیم در خانه و بگوییم خوب، او هر جوری می‌خواهد عمل کند، ما هم هر جوری می‌خواهیم عمل می‌کنیم، کاری هم به کار یکدیگر نداریم، حالا اگر حکومت مسلمانانی داشته باشیم، اگر یک حکومت اسلامی داشته باشیم، یک نظام سیاسی اسلامی داشته باشیم، می‌آید اینها را جمع می‌کند، ما بنشینیم یک گوشه. شهید بهشتی این را نفی می‌کند. چنین چیزی درست نیست. «چرا با پالایش جامعه مخالفت کنیم؟ جامعه باید پالوده شود، جامعه باید محیطش محیطی باشد پاک از مظاهر گناه و هرگز نمی‌توان به کسی گفت

که چرا نهی از منکر می‌کنی، نهی از منکر شعار اسلام است». ایشان عبارات دیگری نیز دارند، به‌عنوان مثال تعبیر «جامعه مسلمان‌ها جامعه فضول‌هاست» ایشان می‌گویند: «اگر در خانه تک و تنها باشم نه، آنجا تجسس نمی‌کنند؛ «و لا تجسس»». ببینید این یک نکته مهم است. ما قرار نیست دیگر او را به زور به بهشت ببریم، هر کسی هر جوری که بخواهد عمل می‌کند، اما چون اعمال و رفتار افراد بعد اجتماعی دارد، ما نسبت به بعد اجتماعی اعمال دیگران حساس می‌شویم و این خیلی طبیعی است. ولی اگر آن آدم خواست یک عملی داشته باشد که هیچ بعد اجتماعی ندارد، در خانه خودش، در فضای شخصی خودش، می‌خواهد یک کاری بکند که اصلاً دیگران با خبر هم نمی‌شوند، اینجا می‌گوید نباید تجسس کرد، این دیگر مصداق تجسس است که نهی شده، اما یک نوع فضولی از نگاه آقای بهشتی فضولی مثبت است، فضولی خوب است و آن این که اگر کسی در فضای جامعه بخواهد حدود الهی را زیر پا بگذارد، اینجا «مسلمانها اعتراض می‌کنند و بسیار کار خوبی می‌کنند». این فضولی را تایید می‌کند و می‌گوید این فضولی یک فضولی مثبت است، این مثل بقیه فضولی‌ها بد نیست، در مسائل شخصی، در فضای شخصی، ما تجسس نمی‌کنیم اما در فضای اجتماعی چون در آزادی من و ما و البته آزادی خود آن کسی که با ظاهر نامطلوب وارد فضای جامعه می‌شود (ما به فکر آزادی خودش هم هستیم) تاثیرگذار است، حساسیت نشان می‌دهیم و دخالت می‌کنیم. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۶، ج ۳: ۴۰۲)

۹. کدام جامعه اسلامی است؟

شهید بهشتی توضیح می‌دهند که ما به دنبال جامعه اسلامی هستیم، اما جامعه اسلامی چیست؟ جامعه اسلامی جامعه‌ای است که در آن مسلمان‌ها کنار هم جمع شده‌اند و با یکدیگر روابطی دارند؟ می‌گویند نه، جامعه اسلامی جامعه‌ای

به مثلاً عام و خاص [در عبارات شهید بهشتی] باشیم، این نسبت، نسبت حاکم و محکوم است. ایشان توضیح می‌دهد که من دارم همان اصل عدم تحمیل را می‌گویم [که باید محدود شود]، قرار نیست شما عبارات آقای بهشتی را بیابید برایش تفسیر کنید، بگویید آقای بهشتی این بحثی که مطرح کرده یک بحث عام است و آن بحث بحث خاص، خود آقای بهشتی دارد تصریح می‌کند که این بحثی که من مطرح می‌کنم ناظر به همان اصل عدم تحمیل است و این عدم تحمیل نیاز دارد یک جاهایی محدود بشود، برای اینکه از جهات دیگری انسان مورد تحمیل قرار نگیرد. ضمن اینکه ایشان تصریح دارد که این اصلاً مصداق تحمیل نیست.

۱۰. دوگانه «خواست مردم» و «حراست از ارزش‌های اسلامی و رعایت مصلحت»

اخیراً یکی از اساتید در مصاحبه‌ای پیرامون اندیشه‌های شهید بهشتی که از ایشان سوال شده بود اگر خواست مردم با احکام الهی در تعارض بود، از نظر شهید بهشتی وظیفه حاکم اسلامی چیست؟ استاد محترم در پاسخ گفته بود که وظیفه حکومت، واگذاری امر به مردم است. حکومت باید مردم را نهی کند اما امر را به خودشان واگذار کند، یعنی مقاومت نکند در مقابل خواست مردم. اکنون عین عبارت شهید بهشتی را در رابطه با این موضوع مطرح می‌کنیم، ایشان می‌فرمایند: «در جامعه اسلامی در رابطه با خواست و تمایلات مردم از یک سو و تعالیم مکتب و مصلحت آنها از دیدگاه مکتب و به تشخیص رهبری برگزیده آنها از سوی دیگر، به ترتیب زیر عمل می‌شود: ... اگر مردم چیزی را خواستند که حکومت باید انجامش بدهد، در دو حال می‌تواند معارض با خواست مسئولین باشد، خواست مردم گاهی اوقات با خواست مسئولین در تعارض است. شهید بهشتی می‌گوید دو تا مرحله دارد، مرحله اول و مورد اول

است که روابط بین افراد بر پایه ارزش‌ها و قوانین اسلامی تنظیم شده باشد. بسیار جالب است که ایشان می‌گوید «جامعه‌ای که همه افرادش مسلمان نیستند و برخی از آنها یهودی، زرتشتی یا مسیحی یا مسلمان سست عقیده‌اند که به همه وظایف فردی خود عمل نمی‌کنند ولی ارزش‌ها و قوانین و مقررات حاکم بر روابط اجتماعی آنها یکسره ارزش‌ها و قوانین و مقررات اسلامی است، این جامعه جامعه اسلامی است». (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۸۶-۳۸۷) بنابراین برای جامعه اسلامی در اندیشه شهید بهشتی مهم نیست افراد به لحاظ فردی حتی مسیحی و یهودی و زرتشتی و غیره باشند، روابط میان انسان‌ها و مسائل اجتماعی باید بر پایه ارزش‌ها و مقررات اسلامی تنظیم شده باشد. این جامعه می‌شود جامعه اسلامی. مجدداً این مطلب، مؤیدی است بر این مطلب که آقای بهشتی به حدود اجتماعی [بر پایه قوانین اسلام] قائل است. آن اصل عدم تحمیل را ما قبول داریم، اما خود آقای بهشتی [آن اصل را] توضیح می‌دهد. در اصول فقه، اصطلاحی وجود دارد که می‌گویند بعضی از ادله نسبت به یکدیگر، دو تا دلیلی که در ظاهر با هم متعارضند، این‌ها نسبتشان با هم عام و خاص است یا مطلق و مقید است، اما بعضی از ادله نسبتشان با هم حاکم و محکوم است. حاکم و محکوم کجاست؟ جایی که دو تا دلیل، یعنی دلیل حاکم و دلیل محکوم، مشخصاً نسبت به یکدیگر یک مطلبی را ارائه می‌کنند، یعنی دلیل حاکم در لفظ خودش، در ظاهر خودش، می‌گوید من دارم آن مطلب دیگر را توضیح می‌دهم، موضوعش را توسعه می‌دهم یا تضییق می‌کنم. آقای بهشتی نیز اصل عدم تحمیل را با همان اصطلاح گفت: این تحمیل نیست که ما حدود الهی را در جامعه بخواهیم جریان بدهیم، به خاطر اینکه اصل دین اختیاری بوده و شما دیگر باید به لوازمش ملتزم باشید. می‌خواهم بگویم این دلیل حتی نیاز نیست ما قائل

آنجایی است که «تمنیات مردم برخلاف ارزش‌های اسلامی باشد، مسئولان هرگز نمی‌توانند به این تمنیات گردن نهند». قرار نیست حکومت امر را به خود مردم واگذار کند. پس حکومت چکاره است؟ حکومت آمده در مواردی که خواست مردم فراتر از چهارچوب مکتب اسلام است، این خواسته‌ها را هدایت کند، حالا در بزنگاه کار را رها کند؟ این که نشد، می‌گوید اصلاً مسئولین حق ندارند به تمنیات مردم گردن نهند. این یک مورد. مورد دوم آنجایی است که مردم یک چیزی می‌خواهند برخلاف مصلحتشان، برخلاف احکام الهی نیست، برخلاف ارزش‌های اسلامی نیست، اینجا را آقای بهشتی معتقد است که باز باید مرحله‌ای طی بشود، یک سری توصیه‌ها می‌کند به مسئولین و می‌گوید اگر با وجود همه این‌ها دیدید مصلحت مردم در امر دیگری است، شما به مصلحت عمل کنید! این هم نکته مهمی است، یعنی نه تنها خواست مردم اگر با حدود الهی و ارزش‌های اسلامی منافات داشت نباید عمل بشود، بلکه اگر با مصلحتشان هم دیدید در تنافی است؛ اینجا هم شما نباید به تمنیات مردم عمل کنید. (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ۳۹۳-۳۹۵)

در نتیجه از نظر آقای بهشتی اولاً اصل آزادی باید مورد توجه باشد، آقای بهشتی طرفدار آزادی انسان است، او را جاندار آگاه و انتخابگر می‌داند، و ثانیاً این آزادی وقتی وارد جامعه می‌شود برای حفظ همین آزادی باید محدودیت‌هایی را داشته باشد. به تعبیر ایشان: برای اینکه آزادی حفظ بشود یک مقدار از این آزادی را باید بگیریم. آن خانمی که با پوشش غیر اسلامی وارد فضای جامعه می‌شود، برای اینکه آزادی خودش و دیگران حفظ شود، یک مقداری از آزادی‌اش از او گرفته می‌شود، اما باز هم برای حفظ آزادی! پس هم حدود آزادی داریم، هم حدود اجتماعی داریم، یک حدودی هست که این آزادی را باید توضیح بدهد.

۱۱. حجاب اسلامی چیست؟

خصوصاً با محوریت اندیشه‌های شهید بهشتی، بیشتر به مبانی ایشان توجه کنید و برای نشر اندیشه‌های شهید بهشتی بروند سراغ بهشتی‌شناس‌ها، بروند سراغ کسانی که سال‌هاست بهشتی می‌خوانند و تدریس می‌کنند، و از آنها مشورت بگیرند، مشورت هزینه چندان ندارد، [فقط] وقت گذاشتن است. در این حالت است که می‌توان از ظرفیت‌هایی مثل اندیشه‌های مرحوم آیت‌الله بهشتی در ساخت جامعه استفاده کرد. آقای بهشتی متفکری نبود که اندیشه‌هایش فقط به کار ۴۰ سال پیش بیاید، آقای بهشتی کسی است که وقتی اندیشه‌هایش همین امروز نیز مطرح می‌شود می‌بینیم چقدر بهروز حرف زده و چقدر سخنانش فراتر از زمان خودش می‌باشد و می‌توان از بحث‌های ایشان برای حل مسائل امروز در حوزه‌های مختلف ایده گرفت.

کتاب‌نامه

حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۴۰۱)، انسان از منظر قرآن، گردآورنده: محمدمهدی رفیعی، قم: معارف

حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۳۹۲)، درس‌گفتارهای فلسفه دین، تهران: روزنه

حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۳۹۶)، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آیت‌الله شهید دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، تدوین: محمدرضا سرابندی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

حسینی بهشتی، سیدمحمد، (۱۳۸۸)، حزب جمهوری اسلامی مواضع تفصیلی، تهران: بقعه

شهید بهشتی درباره حجاب اسلامی اصلاً سخت‌گیری این را ندارد که حجاب اسلامی فقط چادر است، ایشان می‌گوید: «پوشاندن مو و گردن و پوشیدن مانتویی که خیلی تنگ و چسبان نباشد نیز حجاب اسلامی است. البته لازم نیست خیلی هم گشاد و امل‌مآب باشد، مانتوی معمولی و عادی و جوراب‌هایی که پا از زیر آن نمایان نباشد به اضافه اینکه سعی شود صورت بدون آرایش باشد. اینکه می‌گوییم سعی شود چون معمولاً خانم‌ها آرایش می‌کنند و بقایای آرایش ممکن است بماند، همین که صورتشان را می‌شویند دیگر لازم نیست خیلی خودشان را اذیت کنند». یعنی یک سری از مسائل هست که اگر رعایت بشود، حجاب اسلامی صدق می‌کند، همین که سر و گردن پوشیده باشد، همین که جورابی که زیر مانتو می‌پوشند خیلی نازک نباشد، اینکه صورت آرایش نداشته باشد، می‌شود حجاب اسلامی. اینکه بخواهیم سخت‌گیری کنیم و فقط روی چادر متمرکز باشیم در فعالیت‌های فرهنگیمان، لااقل به نظر می‌رسد در اندیشه شهید بهشتی مورد توجه نبوده، شاید خیلی آقای بهشتی نپسندند، باز هم قطعی نمی‌گوییم. (حسینی بهشتی، ۱۳۹۶، ج: ۱، ۱۵۲-۱۵۳)

در پایان لازم است بر هماهنگی دو اصل «آزادی» و «حدود اجتماعی» تاکید کرد و اینکه نه آزادی مخل حدود است و نه حدود مخل آزادی است، باید به هر دو توجه شود. اینکه ما بیاییم از آقای بهشتی در بیلبوردها مطلب منتشر بکنیم و فقط بر یک بعد از نگاه ایشان متمرکز بشویم، می‌تواند نوعی تحریف باشد، آقای بهشتی در مسئله حجاب نیز به بعد آزادی توجه دارد، نکات دیگری دارد از جمله اینکه حجاب فقط چادر نیست، مسائل دیگری نیز وجود دارد که باید همه را با یکدیگر دید. کسانی که قصد دارند فعالیت‌های فرهنگی بکنند،